

وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ . تأکید در خودداری و اجازه‌ایست به اولیاء ایتام، که اگر خود نادر باشند می‌توانند در برابر کفالت و نگهداری ایتام و اموالشان در حد معروف بردارند.

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا . اِشهاد در دفع اموال و رسیدگی حساب و مقدار آن، تا اختلاف و کشمکشی پیش نیاید و درسی برای یتیمهائی باشد که وارد زندگی شده‌اند و موجب خوش بینی و استحکام در داد و ستد و معاملات آنها گردد. در زندگی اجتماع توحیدی، باید صفات خدا متجلی باشد که حسیب یکی از آنها است و در بررسی حساب یتیمان مهجوری که بر کنار از نظارت و کفالت خود می‌باشند و اِشهاد برای آنان باید خداوند و صفات او را ناظر اندیشه‌ها و اعمال خود بدانند تا پایه زندگی و مسؤولیتها باشد: و كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.

چرا این نواهی و اوامر و اصول و فروعی که از آنها استنباط و استنتاج می‌شود، در فقه اسلامی مورد نظر نگردیده و یا متروک مانده است؟ چون اینها راجع به مسؤولیتهای اجتماعی اسلام است که باید در ظرف چنین اجتماع رشد یافته‌ای، مورد بحث و بررسی شود، و چنین اجتماعی مسلمانان نداشته‌اند.

مردان را سهمی است از آنچه پدر و مادر و نزدیکان پس خود گذارده‌اند و زنان را سهمی است از آنچه پدر و مادر و نزدیکان پس خود گذارده‌اند هرچه باشد که یا پسر سهمی است اندازه گیری شده.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا.

و هنگامی که خویشان و یتیمان و مسکینان تقسیم را حاضر شدند از آن روز ایشان دهید و گفتاری پسندیده بگوئید برای ایشان.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.

و باید نگران بشوند کسانی که اگر از پس خود فرزندان ناتوانی باقی گذارند برایشان می‌نرسند، پس باید پروا گیرند خدای را و باید گفتاری استوار بگویند.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.

إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا.

بیگمان کسانی که داراییهای یتیمان را از روی
ستم می خورند جز این نیست که به صورت
آتش در شکمهای خود می خورند و به زودی
آتش برافروخته شعله ور خواهند ساخت.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِي كَرِهَ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنثَىٰ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا
مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ
لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ إِذَا كَانَ لَهُ
وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ
الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُّ مِمَّنْ
بَعْدَ وَصِيَّتِهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْذَيْنِ أَبَاؤُكُمْ وَأُمَّهَاتُكُمْ
لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ
إِنِ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

خدا شما را درباره فرزندانتان سفارش می کند
برای نر است مانند بهره دوماده، پس اگر بیش از
دو زن باشند دوسوم بازمانده آنان راست و اگر
یکی است یک دوم او راست و برای هر یک از
پدر و مادر یک ششم است از آنچه بازمانده اگر
فرزندی دارد، اما اگر فرزندی ندارد و پدر و
مادرش از او ارث ببرند مادرش یک سوم می برد،
و اگر برادرانی دارد پس مادرش یک ششم
می برد پس از پرداخت وصیتی که کرده یا
بدهی که داشته، پدران و فرزندانتان را ندانید که
کدامیک برای شما در سودمندی به شما
نزدیکترند، فریضه ای است از خدا بیگمان خدا
بسیار دانا و پس استوار کار است در به کار بردن
دانش.

وَلَكُمْ يَصِفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجِكُمْ إِن لَّمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ
فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّتِهِ يُوصِينَ بِهَا أَوْذَيْنِ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ
إِن لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ
النِّصْفُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ نَوْصُونَ بِهَا
أَوْذَيْنِ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ
أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ فَإِن كَانُوا
أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّتِهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْذَيْنِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ

سهم شما یک دوم باز گذاشته همسرانتان است
اگر فرزندی نداشته باشند، پس اگر فرزندی
داشته باشند بهره شما یک چهارم باز گذاشته
آنان است بعد از پرداخت وصیتی که می کنند
یا وامی که داشته اند، و بهره زنانان یک چهارم
باز گذاشته شما است اگر فرزندی نداشته باشید،
و اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم باز گذاشته
شما ایشانراست بعد از پرداخت وصیتی که
کرده اید یا وامی که داشته اید، و اگر مردی باشد
که به کلاله ای (برادران و خواهران) ارث برده
می شود یا زنی باشد و برادر یا خواهری داشته
باشد هر یک از آنان یک ششم می برند، پس
اگر بیشتر از آن باشند در نتیجه همگی شریکند
در یک سوم بعد از پرداخت وصیتی که می کنند
یا وامی که داشته اند بدون وارد آوردن زیانی.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ.

سفارشی است از خدا و خدا بس دانا و بس شکیبیا است.

بَلِّغْ خُدُودَ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ.

آن حدود خداست و هر کس خدا و رسولش را فرمان برد او را به بهشتی درآورد که از بن آنها نهرهایی روان است، جاودان در آن هستند و آن فوز و رستنی است بس بزرگ.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا
خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.

و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدودش تجاوز کند او را به آتشی درآورد که جاودان در آنست و او را است عذابی خوارکننده.

شرح لغات

نَصِيبٌ: بهره، سهم، آنچه نصب و برپا شده. از نَصَبٍ: چیزی را به پاداشت، بر زمین محکم کرد، بیماری یا اندوه ناراحتش کرد، به دردش آورد.

مَقْرُوضٌ: تقدیر شده، اندازه بافته.

ذَرَايَةٌ: (لا تدرن): تحقیق و بررسی است تا واقع مکشوف شود.

كِلَالَةٌ: آنکه نه پدر دارد و نه فرزند، آنکه چسبیده نسبی به شخصی نیست، خویشانی جز پدر و مادر و فرزند. (به معنای مصدری): درماندگی. از کَلَّ: رنجیده شد، درمانده گردید، شمشیر گند شد، بر او احاطه کرد، به او اکیلی پوشاند.

يُورَثُ (به فتح راء، فعل مجهول): کسیکه ارث برده شود، (به کسر راء فعل معلوم هم خوانده شده): به ارث گذارد.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا. بیانی کلی و قانونی و خبر از واقعیت است نه به صورت حکم و تفصیل بیان برای مرد و زن. «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ... وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ»، به جای عطف «لِلرِّجَالِ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ» به حکم ارث زنان و اشعار به خلاف حق بودن رسوم جاهلیت در عرب و غیرعرب دارد که زنان حق ارث نداشتند. اقربون، به معنای تفصیل و دلالت به هرچه نزدیکتر دارد و مشعر به قانون کلی ارث می باشد. اولی القربی، ذوی القربی، اعم از نزدیک و دور است: حقی است برای مردان و هم زنان، که از آنچه پدر و مادر نزدیکترها پس خود گذارده در گذشته اند، هرچه باشد کم و بیش، سهمی پابرجا با اندازه مخصوص دارند.

اصل ارث بردن نزدیکترها، هم فطری است که با اختلاف در مقدار و اشخاص در میان همه ملل بوده است، و هم برطبق اصل اقتصادی مالکیت تولیدکننده. زیرا نیروی انسانی که برای تولید به کار می رود، محرک آن یک قسمت تأمین زندگی افراد مولد است، و محرک بیشتر، تأمین زندگی آینده کسان است که علاقه و عواطف آنها برمی انگیزد، و هم تأمین عدالت اقتصادی در توزیع مال می باشد. اما مقدار سهام مفروض را چنان که حق واقعی است، چنانکه هست، [هیچکس] چون خالق نظام در نمی یابد. از این جهت عادات و قوانین بشری دچار اختلاف و اختلال می گردد: «آبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اَيُّهُم اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا. آيَةُ ۱۱ همین سوره»

نصیباً مفروضاً، حال مؤکد و مبین همین حقیقت است که مانند همه امور آفرینش و حیات، تقدیر و اندازه گیری شده است: «الذی قَدَّرَ فِیهِ»، «و کُلُّ شَیْءٍ بِمِقْدَارٍ».

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا. حضور هنگام تقسیم سهام ارث، اشعار به این دارد که این حاضرشوندگان، چشمداشت به ما ترک دارند. «اولوالقربی» غیر از اقربون است که نصیب مفروض دارند، و همینکه در ردیف عموم الیتامی و المساکین آمده، مشعر به نیازمندی اولوالقربی دارد. «فارزقوهم»، ظاهر در وجوب است مگر به دلیلی. ضمیر «منه» راجع به ما ترک است. «وقولوا لهم»... اشاره به این است که چون اینها دارای

نصیب مفروض نیستند، نباید با خشونت و بدزبانی که شما هیچ حقی ندارید، آنانرا طرد کرد.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَزَكُّوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةٌ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا . به قرینه «وليقولوا قولاً سدیداً»، توصیه است در باره ذریه ضعافی که پس از خود می گذارند که آنها را محروم ندارند و در باره سرپرستی و نگهداری نصیبشان سخنی محکم و قانونی بگویند که ضمانت اجرایی داشته باشد. و شاید که راجع به نصیب ها باشد که باید نصیب صغار ناتوان را مفروض و از آنها سرپرستی کنند، و با آنان سخنی گویند که منطبق با احکام و مصلحت باشد. «قول سدید» إشعار به همین گونه سخن دارد، قول معروف که در آیه قبل آمده، همان است که شناخته و پذیرفته شود. و شاید که راجع به وارثان و در باره حاضرین وقت تقسیم باشد که باید نگران باشند از اینکه پس از خود ذریه ضعیفی باقی گذارند. و می شود که آیه تعمیم داشته باشد که همه اینها باید نگران آینده ذریه ضعاف خود باشند. حرف «لو» و نکره آمدن ذریه، بیان تمثیلی است از کسانی که ذریه ناتوانی پس از خود و بی سرپرست و امی گذارند که در باره آنها ترسناکند که کسی از آنها سرپرستی نکند و یا حقشان را از میان ببرد، اینگونه مردم باید نگران باشند و حق ذریه دیگران را از میان نبرند و به آنان برسند. چه هرگونه نیت و عمل خیر و شری چنان انعکاسی در جهان و طبایع بشری دارد که در همین جهان ممکن است به شخص و تیره و کسان ولی برگردد.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ سَعِيرًا . چون اکل «خوردن» یعنی وارد شدن در شکم است، ظرف و جمع «فی بطونهم» معنایی بیش از آن دارد. که جایگزین و استقرار در اعماق و درونها است، که به قرینه سیصلون سعیراً، إشعار به حال دارد و ناراً نوعی آتش است: آنها که اموال یتیمان را ستمکارانه می خورند، در همان حال که می خورند و وارد شکم خود می کنند، همانا می خورند و در درونهای خود آتشی جای می دهند. ستمکاری نوعی آتش است که در دلها ذخیره می شود، آنها ستمی که به ناتوانترین و بی پناهترین افرادی چون یتیمان شود. این آتش که در آینده دور و نزدیک شراره می کشد و بیرون می زند: سیصلون سعیراً، دلالت بر چنین آینده ای دارد. آیه سابق انعکاس چنین ظلم و تجاوزی را در دنیا و

ظاهر زندگی می‌رساند و این از ذخیره چنین مواد انفجاری در درونهای ستمکاران بیم می‌دهد.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ زَيْنِ آبَائِكُمْ وَأَبْنَاؤِكُمْ لَا تَذَرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

هم تو وصیه است تا از آن عدول نشود، وهم خبر از حقیقت و برطبق آنست، وهم حکم: «لذکر مثل حظ الانثیین» به جای: «ان تكون للذکر مثل حظ الانثیین». ظاهر اولادکم با اضافه «اولاد» به «کم» بلا واسطه است. چون اولاد اولاد، سهم واسطه را که پسر یا دختر باشد می‌برند. خبر و حکم سهم ذکور به مقیاس و تشبیه به سهم ثابت و مقرر زنان، اشعار به این واقعیت دارد که سهم مردان همین دو برابر [می باشد] و سهم زنان مسلم است، که محیط این حکم اهمیت این حکم انقلابی را می‌نمایاند همان محیط جاهلیت عرب و غیرعرب که پسران، بخصوص پسران گزیده، همه یا بیشتر ارث را می‌بردند و زنان نه تنها یکسر از میراث محروم بودند، حق مالکیت هم نداشتند و اگر به کاری و ادار می‌شدند محصول آنرا نمی‌توانستند خود تصرف کنند. پس این آیه هم تحدید میراث ذکور و هم اثبات میراث زنان، چنانکه هر تعبیر مشابهی این را نمی‌رساند: مانند «للانثی نصف حظ الذکر» و نیز این بیان صورتی را می‌نمایاند که پسر و دختر در میان باشند چه اگر وارث یک دختر و یا بیش از دو دختر باشد سهم بیشتری دارد که در همین آیه تبیین شده است. از این نظر حظ الانثیین آمده نه «حظی الانثی: دو حظ دختر».

فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ . ضمیر «کن» راجع به اولاد است به اعتبار خبر «نساء». این فرض عطف و تفریع به فرض است که از ظاهر «لذکر مثل حظ الانثیین» برمی‌آید: این در صورتی است که دختر و پسر باهم باشند پس اگر نباشد چه حکمی دارد؟ اگر دخترها بیش از دو بودند برای آنان دوثلث مآثرک است و اگر همین یکی بود برای او نصف است. سهم دو دختر به تنهایی نیز دوثلث است و چون تعبیر «لذکر مثل حظ الانثیین» متضمن آنست، تصریح نشده است. چه با

بودن یک پسر و یک دختر، پسر دوثلث یک دختر را و دودختر دوثلث را می‌برند.

وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ. عطف ابوین به اولاد و اضافه به ضمیر و تکرار ضمیر «منهما» دلالت بر هم طبقه بودن آنها دارد. ضمیر ابویه راجع به فاعل «ترک» است که منظور همان شخص درگذشته می‌باشد که فرزندان از او ارث می‌برند: پدر و مادر همان درگذشته که سهام فرزندانش تعیین شده است. هر یک، یک ششم می‌برند اگر برای پدر فرزندی خواه از مادر شخص درگذشته یا زن دیگر باشد. پس اگر پدر فرزندی ندارد و وارثش همین پدر و مادر باشند، مادر یک ثلث می‌برد.

فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ... اخوة اعم از برادر و خواهر است و بودن آنان دلالت بر نبودن طبقه اول دارد و اینان در طبقه دوم مانع یک ششم ارث مادر می‌شوند. این اولین آیه ارث در پیرامون تثبیت حق زنان است از دختران و مادران در مقابل آن حق مردها، چنانکه از تعبیرات و تقدم وتأخر اشخاص ظاهر است. و همان سهام دیگران همچون تابع آمده است.

مِنْ تَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنَ. ظرف و متعلق به سهام مفروضه و تبیین شده است: این سهام پس از وصیه یا دین است. یا آنکه دین مقدم بر وصیت است، برای تأکید به وصیت که مبادا در تقدیر سهام موردی جای بماند که حق شخص، وصیت به آن است.

أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا، در پایان تبیین سهم فرائض اول میراث و حق ثابت (؟) وصیت اشعار به حکمت آن دارد: که اگر این تقسیمات به شما واگذار می‌شد، حقوق را تابع بهره‌گیری قرار می‌دادید و چون همان بهره‌گیری را چنانکه در واقع هست نمی‌توانستید تشخیص دهید، دچار اختلاف در ارث و از میان بردن حق واقعی می‌شدید. پس باید به حکم خدا که بر طبق واقع و تکوین است گردن نهید و آنرا چنانکه بیان شده اجراء کنید: فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ، مفعول مطلق فعل مقدر: اینها فرض شده به نوعی فریضه که از جانب خدا است، همان خدائی که

هم عالم به اسرار است و هم تشریح او همچون تکوین حکیمانه است؛ إِنَّ أَلَّةَ كَانٍ عَلِيمًا حَكِيمًا. کَانَ إِشْعَارَ بَهِ تَكْوِينٍ وَ بَهِ گَازِشْتَهْ اَی دَارِد پِیش از آنکه انسانها رخ نمایند و دارای اختیار و اندیشه شوند.

در این آیه، با همه کوتاهی، به صراحت و بطور ضمنی همه سهام طبقه اول از اولاد و پدر و مادر بیان شده است: پسران دو برابر دختران می برند بدون سهم مفروض؛ پس اگر وارثان پسران بودند به تساوی می برند و اگر یک پسر بود همه میراث، و اگر یک دختر بود نصف، دو دختر دوثلث، پدر و مادر با بودن اولاد $\frac{1}{4}$ ، با اولاد، پدر $\frac{1}{4}$ ، مادر $\frac{1}{4}$ ، با برادر و خواهر، مادر $\frac{1}{4}$... این آیه بیان طبقه اول می باشد که پایه و ستون فرائض است: پدر و مادر و فرزندان؛ دیگران: اجداد و اولاد و برادران به واسطه اند و سهامشان تبعی است.

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَوَلَدٌ فَإِنْ كَانَتْ لَهُنَّ وَوَلَدٌ فَلَكُمْ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ ذِينَ وَلَهُنَّ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَوَلَدٌ فَإِنْ كَانَتْ لَكُمْ وَوَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّونَ بِهَا أَوْ ذِينَ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِهَا أَوْ ذِينَ غَيْرِ مَضَاهُ وَوَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ. بیان سهام همسران از یکدیگر است: برای شوهر نصف اگر زن دارای اولاد نباشد. و اگر اولاد داشته باشد $\frac{1}{4}$ ، با تأکید به وصیت و انجام آن. برای زنان $\frac{1}{4}$ اگر شوهران در گذشته اولاد نداشته باشند و اگر داشته باشند برای زنان $\frac{1}{8}$ است.

«کلاله» خبر کان: اگر مردی که ارث برده می شود و یا وارث می گذارد کلاله باشد. می شود کلاله، حال و کان تامه باشد: اگر مردی که ارث یا وارث می گذارد باشد در حالیکه کلاله است، در این صورت کلاله وصف در گذشته است. و می شود که کلاله بنا به کسر راء یورث مفعول باشد: و اگر مردی باشد که ارث می گذارد کلاله را، که مقصود از کلاله ارث بران است. او امرأة، عطف به رجل است با همان احتمالات: اگر مرد و یا زنی باشد که خود کلاله است یا وارث کلاله دارد و برای آنان برادر یا خواهری باشد برای هر یک از آن برادر یا خواهر $\frac{1}{4}$ است و اگر بیش از یک برادر یا خواهر باشند آنان در $\frac{1}{4}$ شریکند.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنَ غَيْرِ مُضَارٍ. غیر مضار حال برای وصیة یوصی بها، یا دین و یا هر دو است؛ درحالیکه در آن وصیت و یا دین و یا هر دو به صورت ضرری نباشد، این حدود خدائی است که پیروی یا اعراض آن آثاری بس پایدار و همیشگی دارد: تلك حدود الله...

تعبیرات گوناگون از میراث به بیان همان مقدار و یا اضافه به ماترک و یا با «مِن» تبعض «النصف، الثلث، السدس، ثلثا ماترک، نصف ماترک، السدس ماترک، و لكم الربع مما ترکن، الربع مما ترکتم، الثمن مما ترکتم» این تغییر تعبیرات از جهت اصالت و یا بیشتر بودن و یا بعض از کل بودن، ارث است. سهم زنان در همه این فروض کمتر است از مردان جز مادران که سهم مساوی یا بیش از پسران دارند، از جهت حق و پیری و چه بسا بی سرپرستی. و این مطابق است با واقعیات زندگی عادلانه، چه مرد متصرف و مولد و مدبر است و نیز سرپرستی و اداره زندگی زن به عهده مرد است و زن از جهت ساختمان جسمی و روحی و تعهد زندگی داخلی و حمل و وضع، نمی تواند مولد و متعهد زندگی دیگران باشد. واقعیت مجموع زندگی ملل با اختلافات و تحولات همین است که بیشتر ثروت جهان به دست مردان است. و چون زندگی مصرفی زنان را مردان باید تأمین کنند و خود حق دارائی وارث نصف مردان دارند، پس در واقع دارائی مستقیم و غیرمستقیم آنان مساوی یا بیش از مردان است.

این احکام را باید مقایسه کرد با دنیای قدیم و جدید که هیچگونه اساس و پایه عادلانه نداشته و ندارد. زنها از جهت زیر دست بودن و انتقال به خانه شوهران سهمی نداشتند. و میراث در قبائل بیشتر از آن رئیس قبیله و در خانواده های متمدن از آن بزرگتر خانه و یا پسران ارشد بود و هست. حاصل آنکه میراث قوانین ثابتی نداشته و به میل و هواهای رؤسای قبیله و خانواده بوده تا هر چه و به هر که می خواستند می دادند یا نمی دادند، و گاه زن مدیره و یا سوگلی بیش از همه ارث می برده است. اسلام مبنای ارث را نخست بر اصل رحم قرار داده که اصلی فطری و طبیعی است، نه اختیار و قدرت و منافع فرد یا قبیله یا دولت. اصل رحم همان پیوستگی طبیعی و فطری است که در آغاز سوره آنرا بیان کرده است «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» آنگاه درجات قُرب و بُعد آن، بلا واسطه، چون اولاد و پدر و مادر، یا به

یک واسطه چون برادران و خواهران و جد و جدّه که به واسطه پدر و مادران یا به دو واسطه چون عمو و عمه، دایی و خاله، که به واسطه پدر یا مادر و جد یا جدّه است. که در هر طبقه اولاد ارث پدر و مادر را می‌برند، زن و شوهر در هر طبقه‌ای، ارث خود را می‌برند. سپس بعد از رحم و طبقات آن، اختلاف زن و مرد است؛ در بیشتر موارد دو مقابل از آن مرد است و در بعضی سهم زن بیشتر است. در موارد همسران و اولاد قانون «لذکر مثل حظ الانثیین» تعمیم دارد، بر مبنای تقسیم و تعدیل و توزیع ثروت به مصلحت خانواده و اجتماع.

به اصطلاح قرآن نصیب‌های مفروض، شش سهم است: « $\frac{2}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ ، $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{8}$ ، $\frac{1}{6}$ ، $\frac{1}{4}$ » یتیم‌ها چنین ارث می‌برند که باید اولیاء آنها نگهداری و از یتیم تکفل کنند، و زنها در اموالی که به ارث می‌برند خود اختیار کامل دارند. این حکم کلی تقسیم مال از جهت میراث است. در موارد خاص و استثنائی که بسا فرائض میراث واقعی به کمبود وارثها یا افزوده از نیازمندی آنان باشد، حکم وصیت است که در خلال این آیات و غیر این آیات به آن تأکید شده و حق تصرف در ثلث مال پس از درگذشت شخص به او واگذار شده است.

و آنان از زنانشان که کار بس زشتی ارائه دهند پس چهارتن از خودتان را برایشان گواه گیرید. لذا اگر شهادت دادند آنان را در خانه‌ها نگه دارید تا اینکه مرگ آنان را درر باید یا خدا راهی برای آنان پدید آرد.

و آن مرد وزن از شما که مرتکب فحشاء شدند پس آنان را آزار دهید، پس اگر توبه کردند و به صلاح روی آوردند دست از آنان بدارید بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و بسی مهربان است.

(پذیرش) توبه تنها و تنها برعهده خدا برای کسانیست که بدی را از روی نادانی انجام می‌دهند آنگاه از نزدیک بازگشت کنند پس

وَالَّذَاتِ يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

همان کسان هستند که خدا می پذیرد توبه ایشان را و خدا بس دانا و حکیم است.

و توبه نه برای کسانیست که بدبها می کنند تا آنگاه که یکیشان را مرگ فرارند گوید من اکنون توبه کردم و نه کسانی که می میرند درحالیکه کافرند، آنان را عذابی بس دردناک برایشان فراهم کرده ایم.

هان ای کسانی که ایمان آوردید! نه شما را روا است که زنان را با اکراه به ارث ببرید و نه برای بردن بعضی از آنچه به آنها داده اید بر آنان سخت بگیرد مگر اینکه فاحشه آشکاری بیاورند و به روشی پسندیده با آنان معاشرت کنید، پس اگر آنان را ناخوش دار بد چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید و خدا خیر بسیاری در آن قرار داده باشد.

و اگر خواستید همسری را رها کنید و به جای او همسر دیگری گزینید، و یک قطار (مقداری زیاد) به او مهر داده باشید چیزی از آن را نگیرید، آیا آنرا بعنوان بهتان و گناهی آشکار می گیرید؟

چگونه از او می گیرید با آنکه هر یک به دیگری پیوسته فضا را از میان برداشتید و پیمان پرمایه و استواری زبان از شما گرفته اند.

و ازدواج نکنید با آن زنانی که پدرانشان ازدواج کرده اند مگر آنچه در گذشته انجام گرفته است، زیرا این کار زشت و منم و کینه و ناشایست زاهی است.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجِلُّوا لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِتَعْضٍ مَّا أَنْتُمْ مَوْحُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَيْهِنَّ فِقْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَنَا خَدُونَهُ بَهْتَانًا وَانَّمَا مُبِينًا.

وَكَبِفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَقْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْنًا وَسَاءَ سَبِيلًا.

شرح لغات

فَاحِشَةٌ: کار زشت، زشتی بیرون از حد، رسوا، زنا. از **فَحَشَ**: رسوا گردید، کار زشت انجام داد، بد خوئی و زشتی کرد، سخت بخیل شد، مرتکب زنا گردید.
إِفْسَاكٌ: نگهداشتن، گلاو بزشدن، پنجه افکندن.
عَضَلٌ (اسم مصدر): سختگیری، (مصدر): او را از کار خود بازداشتن، جلو او را گرفتن.
عَاشِرُوا (از **مُعَاشَرَةٌ** باب مفاعله): آمیزش، همراهی، نادل حقوق. (از **عَشَرَ**): گرفتن و دادن یک از

ده.

بُهْتَانٌ: افترا بستن، نسبت ناروادادن، دروغ بستن. از **بَهَتَ**: سرگردان شد، حیرت زده ساکت شد.
أَفْضَى: جای وسعت یافت، وسعتش داد، به وی رسید یا رساند خود را، راز خود را برای او آشکار کرد، از **قَضَا**: مکان وسعت یافت، جای نهی شد.

وَاللَّاقِ بَاتِنِ الْفَاحِشَةِ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَاتَّيَكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّيَهُنَّ النَّوْتُ أَوْ يُجْعَلَ لَهُنَّ سَبِيلٌ. ظاهر آیه به قرینه «من نسائکم» که در آیات دیگر هم همین اضافه آمده، بیان حکم زنانی است که شوهر دارند - من نسائکم - از زنان خانواده اسلامی و مرتکب زنا می شوند که پس از شهادت چهارتن از مسلمانان (منکم) حکم آنها نگهداری در خانه است برای همیشه تا هنگام مرگ. پس همان علم شخص و یا شهادت کمتر از چهارتن کافی نیست تا با هر بدگمانی و یا علم شخص موجب اجراء این حکم نگردد. و ظاهر تعبیر: «فامسکوهن فی البیوت»، البیوت، اشاره به خانه های خودشان است. همان نگهداری و زیرمراقبت قراردادن در خانه است نه حبس کردن در جای مخصوص: محبس...

بعضی از مفسرین، چون ابومسلم، مقصود از فاحشه را در این آیه، مساحقه «اعمال جنسی زن با زن» دانسته اند، که هیچ دلیل لغوی و قرینه ای در آیه نیست. گرچه لغت فاحشه تعمیم دارد به هر کار زشتی، ولی موارد استعمال آن بیشتر در همان عمل زنا آمده است. و نیز متناسب با این حکم، اللتیان و ضمائر تشبیه است. این حکم برای تطهیر بیوت از آلودگی و اختلاط ارحام، پس از آیات ارث و دیگر احکام آمده که همه آنها بر پایه وریشه رحمة است.

أَوْ يُجْعَلَ لَهُنَّ سَبِيلٌ - بعضی اشاره به نسخ این حکم دانسته اند که ناسخ آن آیه سوره نور است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...» که صد تازیانه «جلد». اما آنکه در چندسال محدود هجرت حکمی با این صراحت نازل

شود و به آیه دیگر نسخ شود آنهم به فرض که سوره نور پس از این سوره نازل شده باشد، مورد تأمل است. مانند دیگر احکامی که بعضی از مفسران یکسر منسوخ دانسته‌اند. مگر آنکه نظر به شرائط و ظرف زمان باشد نه نسخ کلی تا تحقیق شود که شرایط هر یک از این دو حکم چگونه بوده است. پس اگر شرائط مثلاً از جهت محدود بودن زندگی خانواده و یا بسط قدرت و پایه گرفتن ولایت اسلامی است (باید دید که) متناسب با کدام یک از این دو حکم است. به هر حال اینگونه موضوعات حیاتی، حکمی و وسیله جلوگیری باید داشته باشد، اگر شرائط مساعد برای اجراء یکی فراهم نشود نباید اصل موضوع که مصلحت یا دفع مفسده است بی حکم بماند. و این را می‌توان در همه احکام ناسخ و منسوخ قرآنی گسترش داد. اما این آیه، چنانکه ظاهر است، درباره زنان شوهردار «نسانکم» است، و امساک در بیوت که نگهداری در خانه خودشان است، راجع به مسؤولیت شوهران و دیگر افراد خانواده می‌باشد، گرچه از جهت اِشهاد و یا قدرت اجراء راجع به اولیاء عموم است. و آیه سوره نور، درباره زنان بی شوهر و یا به وصف «الزانیة و الزانی» و متصفین به این صفت است که رهای از خانواده‌اند و یا این عمل را پیشه خود کرده‌اند.

بنابراین، «أَوْ يَجْعَلَ آلَهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» نباید همان ناظر به چنین نسخی باشد، و ظاهر «سبیل» که مطلق است، هر راهی است که آنها را از این بن بست دوام امساک برهاند، مانند توبه که در آیه بعد آمده است. و یا به کلی رها شدن و رانده شدن از محیط خانواده و اجتماع اسلامی است. و بعضی سبیل را حکم رجم «سنگسار» که درباره زنانی زن شوهردار است گرفته‌اند. و چون حکم رجم در قرآن نیامده، باید حکم صریح و ظاهر در ابدیت قرآن به سنت نسخ شده باشد و حکم نسخ کتاب به سنت را محققین رد کرده‌اند و شاید حکم رجم در همین مورد به تشخیص امام و والی واگذار شده باشد که در شرائطی مثل آنکه کار فحشاء زن به رسوائی و بی بندوباری بکشد، اجراء گردد. و اینهم یکی از موارد «سبیل» است. و اینکه گویند این حکم امساک در بیوت هیچگاه اجراء نشده و یا خبرش نرسیده است، گویا از این جهت است که اگر موردی در محیط خانواده اسلامی پیش آمده بسیار پنهانی و اتفاقی بوده و اثبات آن با چهار شاهد پیش نیامده و این حکم مثل دیگر احکام از آن پیشگیری کرده است.

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ آتِلَةَ كَانَ تَوَابًا رَحِيمًا .
 عطف و سیاق آیه و رجوع ضمیر یأتیانها به الفاحشه که در آیه قبل است، پیوستگی و ربط هردو آیه و حکم در آنها را می‌رساند که هردو در باره همان فاحشه «زنا» است که از زنان شوهردار «نسائکم» سرزند. واللذان، تشبیه مذکر به اعتبار تغلیب شرکت مرد را می‌رساند؛ و همان مرد و زنی که از شما «خانواده اسلامی» آن فاحشه را انجام دهند، به این صورت که مرد مسؤول است که اگر زن چنین کاری کند باید او را در خانه در بست نگهدارد، اگر خود شریک چنین کاری باشد، که زن را به حال خود رها کند یا او را وادار کند با خود یا دیگری چنین رابطه فحشانی داشته باشد، پس آنانرا باید آزار داد؛ آنانرا زد یا حبس یا طرد کرد و مورد سرزنش و بدگوئی قرار داد، تا مگر توبه کنند و طهارت و صلاح بیت اسلامی را تجدید کنند. و باید همان حکم استشهاد نیز در این مورد باشد. این است آنچه به قرائن و ربط و تکمیل این دو حکم و پیوستگی آنها با مسائل گذشته، و اصل عدم نسخ، می‌توان دریافت. پس چون حکم آیه قبل، فامسکوهن فی البیوت، در مورد این آیه ضمانت اجراء ندارد که مسؤول و ضامن آن همان مرد است، به صورت مجموع حکمی دیگری برای آنان آمده است.

و آنچه ابی مسلم گفته که گویا این آیه به دلالت «اللذان» در مورد لواط است، با ضمیر «یأتیانها» که راجع به الفاحشه است درست در نمی‌آید و علاوه بر آن، حکم لواط که از گناهان بزرگ است و حکم آنرا کشتن می‌دانند، نباید فاذوهما، باشد.

و از این خلاف ظاهرتر نظر کسانیست که آیه اول را درباره زنان بی‌بکارت و دوم را راجع به زنان باکره گفته‌اند که هیچ‌گونه قرینه‌ای نیست و با اشاره «اللذان» تناسبی ندارد. و همچنین قرینه و دلیلی نیست که آیه اول درباره زنان محصنه و دوم درباره زنان غیر محصنه باشد. پس اگر زن و یا مرد و زنی که محیط بیت اسلامی را بدنام و آلوده ساختند، توبه کردند و محیط خانه را اصلاح کردند، باید از حبس و آزار و طرد آنان اعراض کرد و پذیرفتشان؛ فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما...

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا . توبه، نوعی رجوع و بازگشت و انقلاب روحی است. منظور از توبه در اینجا پذیرش آنست. علی الله، مشعر به تعهد و حق بر خدا است، از جهت جاذبیتی. که حق و خیر دارد که مقتضای اسماء و صفات علیای خدای متعال است و تعهدی که برای پذیرش توبه نموده است. حقیقت توبه علم و استشعار به گناه و برگشت از آن می شود. وزن جهاله «دفعاله» نوعی جهل - جهل بسیط یا خفیف - نه جهل کامل به جهل، چون چنین جاهل که گناه را به عقل فطری نمی شناسد و به او ابلاغ نشده و به جهل خود جاهل است، عقلاً و شرعاً گناهکار نیست و همچنین آنکه علم کامل و آگاهی به گناه و مسؤولیت و عواقب آن دارد، قابل توجه نیست یا توبه اش پذیرفته نباید باشد، اگر چنین کسی پشیمان شود و توبه اش پذیرفته گردد، از رحمت و لطف خاص خداوند است نه آنکه خداوند تعهد داشته باشد و قبول آن لازم - علی الله - باشد. پس فقط پذیرش آن توبه بر خدا و به سود کسانیست که گناه و بدی را از روی جهل که آثارش ناچیز یا قابل گذشت و یا به سبب طغیان هوا و شهوات و تاریک بینی عواقب آن انجام شود. همینکه محیط روحی او صاف و روشن گردید و آثارش نمودار شد. پشیمان می شود و به زودی و پیش از مرگ که گذرگاه از هر تحول و عملی است توبه کند:

ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ . که شرط دوم پذیرش توبه است، نه از روی علم و سرکشی باشد و نه بی تفاوتی و مسامحه باشد و به امروز و فردا واگذاریدن تا به هنگام مرگ که دیگر اختیار و محیط توبه پایان می رسد. پس قید «بجهالة» شرط پذیرش است نه بیان توضیحی: آنان که بدی را ناچار به سبب جهالت انجام می دهند یعنی آنانکه بدی را انجام می دهند، نباید با علم به آن و آثار آن باشد. «فأولئك»، اشاره به مقام برتر آنان است. يتوب الله، بیان انجام تعهد - علی الله - و دو صفت: «كان الله عليماً حكيماً»، ضمانت آنست که این پذیرش به مقتضای این دو صفت است، نه صفت غفور و رحيم، که تعميم دارد. این توبه حقیقی است که خداوند باید پذیرد، اما توبه زبانی و ترک معصیت، همین می تواند که آثار ظاهر شرعی را که در آیه سابق آمده است [از بین ببرد].

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا . نفی اصل توبه بدون قید علی الله، یعنی توبه نیست تا خداوند تعهد پذیرش آن داشته باشد. جمع «السیئات»، اشاره به اصرار دارد، نه «السوء» که در آیه سابق آمده است. «حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمْ»، نهایت مسامحه و ناآگاهی را می‌رساند، حضور: هویداشدن آثار موت است. «احدهم»، اشعار به این دارد که اینگونه توبه هم برای چنین مردم، تعمیم ندارد و اتفاقی است. «قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» دلالت بر گفتاری دارد که در آن هنگام که آثار مرگ و بروز اعمال را می‌نگرد به زبان می‌آورد و چه بسا قلب و طینت معصیت کارش با آن هماهنگ نباشد «وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. انعام/۲۸» بیان این توبه نامقبول تبیین و تأکید توبه مقبول است که در آیه سابق آمده است. و از «حتیٰ اذا حضر احدهم الموت» بیان «من قریب» است: هرچه زودتر تا هنگام مرگ. نه توبه گناهکاری که روبه گناه می‌رود تا هنگام مرگ، پذیرفته است و نه آنان که به حال کفر می‌میرند.

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا . نظریه پشیمانی است که در حال مرگ رخ می‌دهد و یا پس از آن که هنگام مشاهده نتایج عقاید و اعمال است و یا مقصود از توبه پذیرش خداوند است.

این دوآیه جامعترین آیات در باره اصول توبه ایست که خداوند تعهد پذیرش آنرا کرده، و توبه‌ای که پذیرفته نمی‌شود. در این بیان وسائط و توبه‌هایی هست که بسته به حالت تائب و رحمت و اسعه خداوند توابع دارد و آنرا جز خدا نمی‌داند. و این یگانه راهی است که قرآن کریم به روی آلودگان و ساقط شدگان در گناه باز نموده که منشأ آن همان علم و آگاهی و انقلاب معنوی و تجدید حیات می‌باشد. نه گناه‌بخشی مسیحیان و اسناد تجارت آن و نه ملعون و شکنجه‌شدن مصلوب برای نجات دیگران و جبران گناهان آدم و فرزندان. و نه شفاعت بی حساب و اذن. چون انسان پدیده‌ای قابل تحول است، باید با اختیار و اراده خود و استمداد از خدا، توفیق توبه را فراهم کند، آنگاه با آگاهی کامل و تصمیم قاطع، انقلابی در درون خود پدید آرد. سراسر آیات و روایات توبه، از فروع همین اصولی است که در این دوآیه

آمده و همچنین وضع و قابلیت و اراده انسانی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِتَعْصِي مَا اتَّبَعْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا. پس از فرمانهایی که برای تطهیر بیوت اسلامی از آلودگی به فحشاء و بیان اصول توبه [بیان شده]، این آیه برگشتی به حقوق زنان و ارث است. نهی هائی که در این آیه آمده، اشاره ایست به بدترین و سختترین محدودیت و حقبری که در زمان جاهلیت بر زنان روا می داشتند. که فرزندان ارشد یا کسان و سران قبیله، زنان را پس از درگذشت شوهرانشان، به ارث می بردند، به این صورت که جامه بر سرش می افکندند و جز مادر را به زنی خود می گرفتند تا به دیگری شوهر نکند و اگر ارثی داشت با خود نبرد. چنانکه در ایران قدیم هم که زندگی بر پایه طبقاتی بود، زنها همچون میراثی بودند که نباید از طبقه خود بیرون روند، گرچه در اصل از این طبقه نبودند تا خون و اصول طبقاتی خود را از اختلاط با طبقات دیگر نگهدارند. و هم اگر از زنانی بود که میراثی داشت از میان خود بیرون نبرد.

ظاهر «ان ترثوا النساء»، همین ارث یا ارث بران خود زنان است. قید «کرها»، توضیحی و یا ناظر به اصل این سنت ظالمانه است که تحمیل شده بود، و زنان ناچار به آن تن می دادند— مانند: «لَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا... نور/ ۳۳». و می شود که به تقدیر اموال باشد: حلال نیست بر شما که اموال آنان را با اکراه به ارث ببرید که آنانرا پیش از مرگ وادار کنید که اموالشان را به شما واگذارند. و شاید این تعبیر برای تعمیم باشد: که آنها را و اموالشان را، یا با اموالشان، به ارث ببرید.

«ولا تعضلوهن...»، عطف به ان ترثوا، و نهی در مرتبه دیگر است: نه حلال است بر شما که آنانرا به ارث برید و نه اینکه برآنان سخت گیرید تا بعضی از اموالی که به آنان داده اید ببرید. اگر آن رسم نبود که زنانرا به ارث ببرند و یا از محارم بودند که نمی توانستند خود زن را به ارث برند، او را محصور می کردند و بر او سخت می گرفتند که از اموالش چشم پوشد. «ببعض...»، فراگیری نهی را می رساند، چون نهی از بردن بعضی از اموال، به اولویت نهی از همه اموال می باشد. و اگر بعض نبود شاید این توهم پیش می آمد که منع از همه مال است نه جزئی از آن.

اگر نهی اول راجع به ارث مال زنان پس از مرگ باشد، این نهی درباره زنان در زمان حیات است. و اگر نهی از جلوگیری و محدود نمودن زنان و ارث از شوهر کردن باشد، «ببعض ما آتیتموهن»، خطاب عموم است: بعضی از آنچه شما نوع مردان به آنان داده‌اید. و شاید ناظر به مهر زنان باشد بر آنان: تا بعضی از مهرشان را بپسندید. و یا تعمیم دارد، چه زنان ارث بر یا ارث گذار.

إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ . استثناء از «لَا تَعْضُلُوهُنَّ» و متعلق «لِتَذْهَبُوا...» است. فاحشه مبینة، همانست که به شهود و یا اقرار تبیین شده باشد «اللاتی یأتین الفاحشة...» این مفهوم این استثناء است که اگر فاحشه‌ای از آنها سرزد، می‌توان آنها را به سختی دچار کرد تا از بعضی یا همه حقوق بگذرند. این رفع حذر از نهی «لَا تَعْضُلُوهُنَّ»، با نظر به امر «اللتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاحبسوهن». و جوب حبس در بیوت یکی از مصادیق سختگیری «عضل» را می‌رساند، و شاید که یکی از سبیل‌هایی که در آن آیه آمده «او يجعل الله لهن سبیلاً» همین باشد که از مفهوم این آیه برمی‌آید: سختگیری و بازداشت در خانه تا از بعضی مهر و یا همه و یا دارائی خود بگذرد تا به راه آید و یا از خانه رها شود و یا از خانواده اسلامی رانده گردد.

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ . معاشرت، زیست با هم و یا تبادل حق است. حقوقی که بر مبنای معروف است یعنی آنچه عقل فطری و سنت‌های شایسته اجتماع پسندد و بشناسد. همان‌سان که زن باید وظائف و مسؤولیتهائی را که ساختمان روحی و جسمی و عرف عمومی به او واگذارده به خوبی انجام دهد، مرد هم به وظائف نگهداری و سرپرستی و آئین زندگی و آسایش او مکلف است، نه استبداد و خشونت و تحمل کارهای بیش از مسؤولیت.

فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا . تفریع به عاشروهن، «فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا» بیانی کلی و به جای جواب شرط است: باید با آنان به معروف زیست کنید. پس اگر آنها را ناخوش داشتید، نباید از معاشرت با آنان به معروف خودداری و باید تحمل کنید که چه بسا پس از این کراهت، زندگی خیر و خوشی پیش آید، چون بسیار است که شما چیزی را کراهت دارید و خداوند در آن خیر بسیاری ذخیره کرده است. نسبت کراهت به زنها، شامل همه کراهت است از چهره ظاهری و یا اخلاق و یا رفتار که بیشتر در آغاز زندگی مرد و زن پیش می‌آید که همه اینها تغییر پذیر است و چه بسا از پس چهره نازیبا، اخلاق و رفتار نیکورخ

نماید که چهره ظاهر را از نظر ببرد و یا فرزندان شایسته ای پدید آید و همچنین...
 وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِخْدَائُهُنَّ فَإِنَّمَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا آتَاخُذُوهُنَّ
 بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا . معطوف است به «فان گرهتموهن...»: اگر زنی را پسندیده نداشتید
 و نخواستید سازگاری کنید - که شاید خیر و سازگاری پیشه کنید - و خواستید
 دیگری را به جای او گزینید؛ این ناپسندی و استبدال، نباید شما را وادارد که چون
 دیگری را می گزینید و مهر دیگری باید پردازید، مهر او را تأدیه نکنید. و گویا
 برای توجه به همین است که به جای «إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ، و یا ان اردتم طلاقهن»، «إِنْ
 اردتم استبدال زوج مکان زوج...» آمده: اگر خواستید زنی را رها کنید و به جای
 او همسر دیگری گزینید، اگر یک قطار - مقدار زیاد - به او مهر داده باشید، نباید
 چیزی از آن را بازگیرید.

آتَاخُذُوهُنَّ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا . استفهام انکاری و سرزنش آمیز است: آیا حق او را
 می گیرید همراه بهتان و گناهی آشکارا؟ و این سرزنش قرینه آنست که نظر به
 موردی است همراه با کراهت زن که زن را با سرزنش و سرگردانی و سرافکندگی
 طلاق دهد و زن دیگری را به جای او آورد. در مورد چنین زنی است که برای حفظ از
 سرفکندگی تأدیه همه مهر و اموال او را قرآن تأکید و خودداری از آنرا تهدید کرده
 است.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُوهُنَّ وَقَدْ آفَسَ بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا . با آگاهی به
 واقعیتی: چگونه او را رها می کنید و اموالش را که وسیله جبران محرومیت و امید به
 زندگی آینده اش است بازمی ستانید با آنکه هر دو مانند دو جزء حیاتی فضا را از میان
 برداشتید و به هم پیوستید و یک وحدت حیاتی شدید که یک جزء آن نیروی اندیشه
 است و کار و فعل و جزء دیگر نیروی عاطفه است و احساس و قابلیت، و چون
 بخواهد این وحدت حیاتی تجزیه و رها شود تا هر یک به جزء دیگری پیوندد، باید
 آنچه دارد با خود ببرد، و یا آنکه هنگام ازدواج زنان از شما میثاق پرمایه و محکمی
 برای ادامه حیات ترکیبی خود گرفته اند: وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا .

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْنًا وَسَاءَ سَبِيلًا .
 نهی است متضمن عضل وحقبری از زنان که در میان اعراب جاهلیت تا زمان ظهور اسلام
 بوده: که زنان پدران خود، جز مادرانشان را به ارث می بردند و مهتری به آنان

نمی دادند. (در روایاتی که در این باره آمده و مفسران به شیوه خود آنرا شأن نزول این گرفته اند دلیل همین است که تا زمان نزول این آیه این رسم را بعضی از مسلمانان نیز داشته اند). الاما قدسلف، اشاره بدین است که احکامی که پیش از این آیه بوده گسیخته نمی شود. چه بسا با اینگونه نکاح فرزندان پدید آمده باشد. چه کار زشت و ستم و کینه و راه ناشایستی است: انه کان فاحشهً و مقتاً و ساء سبیلاً.

معلم قرآن در زمستان سال ۱۳۵۴ به همینجا که رسیده اند گرفتار دیوان و شیاطین شده نتوانسته اند به راه خود ادامه دهند و پرتوهای بیشتری از قرآن به دلهای گرفتار در تیرگی ما بتابانند.

شاید دو سال بعد از این فاصله است که در زندان اوین از هر فرصتی استفاده کرده از همین آیات اول سوره نساء (تا آیه ۲۴) یادداشت‌هایی تهیه کرده به خارج فرستادند، لذا عین هر دو قسمت، بدون هیچ تغییر و کم و کاستی، جز در نقطه گذاری و ویرایش مختصری از لحاظ جمله بندی و افزودن ترجمه برخی از آیات، به ترتیب زمان تقدیم می شود.

سوره نساء، از سوره‌های مدنی، ۱۷۶ آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هان ای مردم پروا بگیرید پروردگارتان را همانکه شما را از یک نفس آفرید و حال آنکه (و) جفت او را نیز از همان آفرید و از آن دو مردان بسیاری و زنانی را پیرا کند و پروا بگیرید خدائی را که به او (به یاد او) یکدیگر را همی برسید و خویشان وابسته را، بیگمان خدا بر شما بس ناظر است.

و بدهید به یتیمان اموالشان را و ناپاک را به پاکیزه تبدیل نکنید، و مخورید اموالشان را به سوی اموالتان که بیگمان گناهی بس بزرگ است.

و اگر خوف آن داشتید که درباره یتیمان به قسط عمل نکنید پس به نکاح آرید از زنان دودو و سه‌سه و چهار و چهار، پس اگر ترسیدید که در میان آنان به عدل رفتار نکنید در نتیجه یکی [بگیرید] یا آنچه را دستهایتان به تصرف درآورده است اینکار نزدیکتر است برای آنکه [از قسط و عدل] تجاوز نکنید.

و بدهید به زنان کاسبیهایشان را به صورت بخششی خاص، پس اگر شخصاً با خوشنودی خاطر از مقداری از آن درگذشتند پس به گوارائی و نوش آنرا بخورید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.

وَاتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَ بِالْقَيْبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنًى وَتَلَّتْ وَرُبَاعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَافَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْوُوا.

وَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.

۱ - سوره نساء در سالهای وسط یا اواخر هجرت نازل شده، در بین تخفیف یافتن جنگها و درگیرها و برای سامان دادن و تنظیم روابط خانواده که واحد اجتماع است تا روابط و مسؤولیتهای جمعی. در کتاب «سیر تحول قرآن» که با مفیاس دقیق مقدار کلمات و گسترش مطالب و محتوای آیات، سالهای نزول سوره‌ها و آیات را کشف و مشخص نموده، (همچون دستگاه کامپیوتر)، سوره نساء را دارای ۱۷۵ آیه و ترتیب نزول آنرا می‌نماید؛ سال ششم هجرت از آیات ۴۷ تا ۶۰ و ۱۳۰ تا ۱۷۴، سال هشتم از آیه ۱ تا ۴ و ۶۱ تا ۱۲۵، سال دهم ۱۶ تا ۷۵ - تا... به آن کتاب مراجعه شود.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكُوفُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.

و ندهید به نابخردان اموالتان را که خداوند آن را قیام شما گردانیده است و در آن مال آنان را روزی دهید و بپوشانید و گفتاری سبک و شناخته شده برای آنان بگویند.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَغْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.

و بیازمائید یتیمان را تا هنگامی که به حد ازدواج رسیدند، آنگاه اگر رشدی از آنان از نزدیک در یافتید پس اموالشان را بدانان بپردازید و به اسراف و به منظور پیشگیری از بزرگ شدنشان آنرا نخورید و هر کس بی نیاز باشد پس باید چشم بپوشد و هر کس نادر بود پس باید بطور متعارف بخورد، و هرگاه اموالشان را به آنان پرداخت کنید گواه بگردید بر ایشان و بسنده است حسابرسی مرخدای را.

سوره آل عمران با یک خطاب نسبی و چهار امر پایان یافت: «یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا وائتوا الله» این سوره با امر «انقلوبکم» ریشه و زیربنای روابط تکوینی انسان را تبیین، آنگاه بر مبنای تکوین، روابط شرعی را پایه گذاری می نماید: از رابطه ازدواجی زن و مرد که هسته نخستین روابط است تا نسل و خانواده و مجتمع و هرگونه روابط حقوقی: حقوق زناشویی، میراث، ایتم در جامعه ایمانی و دفاع، اطاعت و رهبری، شناخت دشمنان و رفتار با آنان، و آنچه در پیرامون این حقوق و حدود و احکام ناشی از آنها است.

لغات

نَفْس: روح، جان، خون، شخص، شخصیت. به فتح ف: هوایی که در ریه رفت و آمد دارد. نَفْس: کمیاب، رشک آور.

زَوْج: همنا، جفت، دوجفت، چه مرد باشد یا زن یا دیگر اشیاء، زوجه لغت عامیانه است.

بَيْت: از نهان و سکون بر آوردن، برانگیختن، پراکندن، اندوه سخت و فراگیر.

أَرْحَام، جمع رحم (بکسر ح): عضو تکوین نطفه، خویشاوند نزدیک. (به سکون ح): عاطفه رفیق، احسان.

تَسْأَل: پی در پی و از هم درخواست و پرسش کردن.

يَتَامَى، جمع یتیم و یتیمه: طفل بی پدر، از پدر جدا شده، حیوان بی مادر، از مادر جدا شده، زن بیوه، هر چه تنها و از اصل خود جدا شده باشد. از یتیم (به فتح و ضم یاء): کوتاهی، سستی، دشواری، تنهایی، اندوه، جدائی، نیازمندی.

حَبِيب: نامطلوب، پلید، ناجور و به بد آمیخته، در محسوسات و نفسیات و اعتقادات و افکار و اعمال و گفتار، در مقابل طَيِّب: مطلوب، جور، پاکیزه، لذتبخش.

آتُوا، امر ایتماء: پیش آوردن، حاضر کردن، انجام دادن، به آخر رساندن، آمدن به آسانی و خود به خود.

خوب: نیازمندی، درخواست، بیچارگی، گناه، اندوه، نرس، احتیاج، زجر.
قننی: دومین، دودو، گردنه، به هم پیچیده، کجی. از قننی: چیزی را برگرداندن، به هم پیچیدن، تا کردن.

ثلاث: سه سه.

رباع: چهار چهار.

ایمان، جمع یمین: برکت، قوت، دست راست، سوگند.

تعولوا، از عول: انحراف از حق، ستم، خیانت، سنگینی، کفایت در معیشت، زیاده روی.

صدقات، جمع صدق: کابین، آنچه به راستی مورد نوافق باشد و داده شود.

نخله: عطیه، بخشش، بی چشمداشت، آنچه به حق واگذار شده نخل: زنبور عملی که رایگان عمل

می دهد.

قننی: آنچه آسان به دست آمده و یا خورده شود و درد و ناهنجاری نداشته یا شفابخش باشد، گوارا.

قری: غذای پاکیزه و موافق [طبع] و گوارا که در مجرای غذا (مری) آسان رود و گلوگیر نشود،

هوای پاک.

شفهاء، جمع سفیه: سبک، نادان، نامتعادل، تندخو، بی رشد، بی باک.

قیام و قوام: (به معنای مصدری): به پا ایستادن، به پا خاستن. (به معنای اسمی): مایه زندگی،

پایه ساختمان، تکیه گاه، بنیان.

رشد: رهایی، به پای خود ایستادن.

إشراف: مایه را بی حساب، بیجا و بی اندازه مصرف کردن، از حد تجاوز کردن در کمیت و کیفیت.

بدار: شتابزدگی، بی باکی، نیندیشیده، پری، پربایی.

بَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَالَوْنَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. هان ای مردم! پروا گیرید پروردگاری را که شما را از نفسی یکتا (یگانه) آفرید و از آن همسر «همتا» ش را آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکند، و خدائی را پروا گیرید که به سبب (به یاری) او از یکدیگر همی درخواست می کنید، و پروا یابید خویشاوندان را (یا به سبب خویشاوندان هم از هم درخواست می کنید). به راستی خداوند بس مراقب و ناظر بر شما بوده است.

این سوره که با نداء تنبیهی (آگاهی آور) و خطاب به ناس (مردم) آغاز شده باید آن اوامر و نواهی که راجع به روابط عمومی است نیز متوجه به ناس^۱ باشد.

۱ - همچنانکه دعوت اسلام و احکام تدریجی گسترش می یافت، مخاطبین آیت و دعوت نیز، از خانواده، خویشان و نزدیکان و قبیله و اهل مکه شروع شد تا خطاب به همه و عموم ناس: بَا أَيُّهَا النَّاسُ... که همه یا بیشتر در اواخر سائحاتی هجرت بوده است.

اگر بخواهند اجتماع خود را از نابسامانی و ستمگری و تفرقه و آلودگیهای پست جاهلیت پاک و آزاد سازند و سامان بخشند. یا مخاطب «یا ایها الناس» مردم مسؤول و معهود و متعهد مؤمن است که در مدینه شکل و پایه می یافت، تا اجتماع نمونه و پاک و آزادی باشد که با قوانین و سنن عام و خاصیت حیاتی و تحرکی که دارد همه مردم (ناس) را جلب کند و فراگیرد. از این رو که همه از یک مبدأ و منشأ پدید آمده و پراکنده شده و به گونه گروهها و طبقات و ملت های متفرق و متخاصم درآمده اند و اصل و پیوند و یگانگی را از یاد برده اند، تا شاید به خود آیند و آگاه شوند و تفرقه ها و خصومت ها از میان بردارند و همچنانکه از یک مبدأ و منشأ برآمده اند به گونه یک واحد متعاون و پیوسته درآیند.

اگر نداء و خطاب «یا ایها الناس»، عام و مخاطب، نوع انسان یا همه انسانها باشند - نه الناس معهود و مؤمن - امر «اتقوا»، ارشادی و به معنای وسیع و فطری تقوا می باشد که همان پرواگیری و پرهیز از سرپیچی و مخالفت با سنن و اصول آفرینش و مبنای شرایع انسانی است. چنانکه اخطارها و علائم خطر در راههای پرپیچ و خم و مراکز تولید و پخش نیرو، برای همه است. نیروهای بی پایان طبیعت (کشف شده و نشده)، همان قدرت و صفت ربوبی است که تعیین یافته و تنظیم شده و می سازد و پرورش می دهد، که اگر جزئی و ذره ای از آن به سبب حادثه ای طبیعی یا اختیاری انسان جا به جا و از مسیر خود خارج شود، نابسامانی و ویرانی به بار می آورد. قدرت عینی ربوبی در مسیر طبیعی و تنظیم یافته همی کاملتر می گردد تا در پدیده زنده متبلور شده و از آن، پدیده ای بس نیرومندتر و فشرده به نام انسان رخ نموده است. این قدرت مجهز با اندیشه و اختیار با آن قوای نهفته و پیچیده که جز آفریننده اش به آن آگاهی کامل و همه جانبه ندارد، اگر با رهبری پروردگارش، در روابط درونی و بیرونی تنظیم شود، همه قوای طبیعت را مسخر می کند و حاکم بر آنها می شود و قوای خود را به فعلیت و به کمال شایسته ای که بالقوه دارد می رساند. اگر در این روابط و نظامات و مسؤولیتها، بی تفاوت و بی پروا گردید، قوای خود و دیگران را می سوزانید و ویران می کنید:

یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة... این چه قدرت ربوبی است که این همه انسانها را از منشأ یگانه و یکتا آفریده؟! همان ربّ مضاف